مـردی پـس از قتـل همسـرش ، جسـدش را زیـر تختخواب کودکش مخفی کرد

3 اردیبهشت 1403

مرد میانسال که پس از قتل همسرش دو روز جسد را زیر تخت‌خواب فرزندش مخفی کرده بود، به اداره آگاهی رفت و ناپدید شدن او را گزارش کرد.

از عذاب وجدان لحظه‌ای آرامش نداشتم و از اینکه همسرم را به قتل رسانده‌ام بشدت پشیمانم.

اواخر فروردین امسال مرد میانسالی با حضور در اداره آگاهی از ناپدید شدن همسرش خبر داد. او زمانی که مقابل افسر پرونده‌اش قرار گرفت، گفت: ملیکا، همسرم چهار روز است که ناپدید شده و خبری از او نداریم. وقتی برای آوردن بچه‌هایم از مدرسه خانه را ترک کردم در خانه بود اما زمانی که با بچه‌ها به خانه برگشتیم از همسرم خبری نبود. تصور کردم که برای خرید از خانه خارج شده اما دیگر برنگشت.

این چند روز همه جا را گشتم ولی خبری از او نشد. در نهایت تصمیم گرفتم که از پلیس برای یافتن همسرم کمک بگیرم.

به دنبال شکایت مرد میانسال، کارآگاهان اداره آگاهی به سراغ فرزندان زن ناپدید شده رفتند، اما آنها نیز اظهارات پدرشان را تأیید کردند و مدعی بودند بعد از بازگشت از مدرسه متوجه شدند که مادرشان در خانه نیست.

در ادامه تحقیقات از خانواده ملیکا مشخص شد که زوج میانسال با هم اختلاف زیادی داشته و درگیری آنها روز به روز بیشتر می‌شد. این موضوع را همسایه‌های زن گمشده نیز تأیید کردند. از آنجایی که در این مدت هیچ تماسی از سوی زن میانسال حتی با فرزندانش صورت نگرفته بود، احتمال قتل او پررنگ شد.

بدین ترتیب به دستور بازپرس روحانی‌زاده، کارآگاهان اداره آگاهی پایتخت، همسر ملیکا را بازداشت کردند.

محسن، در تحقیقات اولیه منکر جنایت بود و ادعا کرد که از سرنوشت همسرش بی‌اطلاع است. اما در ادامه تحقیقات و با توجه به مدارک و شواهد پلیسی به قتل او اعتراف کرد.

متهم میانسال همچنین مدعی شد پس از کشتن همسرش، جسد او را در بیابان‌های شرق استان تهران دفن کرده است.

با اعتراف مرد جنایتکار، به دستور بازپرس شعبه اول دادیاری دادسرای امور جنایی پایتخت، تیمی از کارآگاهان اداره دهم پلیس آگاهی راهی محلی شدند که مرد میانسال همسرش را دفن کرده بود. تحقیقات به دستور قاضی جنایی ادامه دارد و متهم میانسال در اختیار کارآگاهان اداره دهم پلیس آگاهی قرار داده شد.

دو روز زندگی با جسد

از اینکه همسرش را به قتل رسانده پشیمان بود و عذاب وجدان باعث شد که در نهایت سکوتش را بشکند و راز قتل او را برملا کند.

چه شد که همسرت را به قتل رساندی؟

ناخواسته بود. با همسرم اختلاف داشتم اما او را دوست داشتم و دلم نمی‌خواست برایش اتفاقی رخ دهد.

روز حادثه چه اتفاقی افتاد؟

ماجرا برمی گردد به شب قبل از حادثه. تولد پسرم بود و به مناسبت این تولد میهمانی گرفته بودیم. برای میهمان‌هایم نوشیدنی آوردم همسرم همانجا اعتراض کرد که چرا اجازه ندادم او نوشیدنی بخورد، اما من به حرفش توجه نکردم. من و همسرم مدت‌ها بود که با هم بر سر کوچکترین موضوعی دعوایمان می‌شد و جر و بحث می‌کردیم. صبح روز بعد که بیدار شدم، بعد از رفتن بچه‌ها به مدرسه با همسرم در خانه تنها بودیم. او شروع به اعتراض کرد که چرا در میهمانی دیشب همه نوشیدنی خورده‌اند به غیر از او. می‌گفت باید به من هم تعارف می‌کردی تا من هم بخورم، با این کار مرا جلوی دیگران تحقیر کردی. به ملیکا گفتم من دلم نمی‌خواهد همسرم چنین نوشیدنی‌هایی بخورد. سر همین موارد دعوایمان شد و کم کم جر و بحث بالا گرفت و من که بشدت عصبانی بودم، ناگهان بند بادکنکی را که برای جشن تولد خریداری کرده بودم، دور گردنش پیچاندم. به خودم که آمدم، متوجه شدم همسرم نفس نمی‌کشد. من ناخواسته قاتل شده بودم و نمی‌دانستم چه کار کنم.

با جسدش چه کردی؟

جسد را به اتاق خواب یکی از بچه‌ها بردم و زیر تخت مخفی کردم. دو شب بچه‌ام در اتاقی خوابید که جسد مادرش زیر آن تخت بود. روز سوم با خودم گفتم جسد کم کم بو می‌گیرد و راز آن برملا می‌شود. به همین دلیل تصمیم گرفتم جنازه را از خانه خارج کنم.

فرزندانتان متوجه نشدند؟

آنها مدرسه بودند و بعد هم آنها را به خانه یکی از اقوام بردم و تا شب آنجا ماندند.

جنازه را چطور از خانه خارج کردید؟

جسد را داخل پتویی پیچیدم و سوار آسانسور شدم و به پارکینگ آمدم. هیچ کسی در ساختمان مرا ندید و متوجه نشد که من جسدی را حمل می‌کنم. بعد جنازه را داخل خودروی یکی از دوستانم که از او قرض گرفته بودم، گذاشتم و به شرق تهران رفتم. قبلاً با همسرم چندین بار برای تفریح به آنجا رفته بودیم و با شرایط محیطی آنجا آشنا بودم.

چه شد تصمیم گرفتی گزارش کنی؟

خانواده همسرم و بچه‌ها از غیبت او نگران شده بودند و اگر گزارش مفقودی نمی دادم به من شک می‌کردند.

به همین دلیل چهارمین روز بعد از جنایت، پیش پلیس رفتم و ماجرای گم شدنش را گزارش کردم. ولی در تمام این مدت از عذاب وجدان لحظه‌ای آرامش نداشتم و از اینکه همسرم را به قتل رسانده‌ام بشدت پشیمانم.

گروه حوادث ایران_ مرضیه همایونی